

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که در اینجا در ذیل دوران امر بین اقل و اکثر مرحوم استاد و نائینی هم در جای دیگر آوردند در اقسام دوران امر بین تعیین و تخییر است. مرحوم نائینی اقسامی قرار دادند که استاد هم به تبعیت از ایشان متعرض شدند. ایشان در جایی که در احکام واقعیه باشد چون بحث اولشان قسم اولشان احکام واقعیه باشد سه صورت فرمودند. عرض کردم ما به خاطر اینکه ذهن باز بشود و خب بالأخره همین ها کتاب های درسی مطرح می شود و الا طبق ان طرز صحبت هایی که ما کردیم جای دیگر هیچ کدام از این اقسام ثلاثه و اربعه و این حرفها نیست. چون معیارها به طور کلی باید روشن شود. بهر حال ما صورت اولی را متعرض شدیم یعنی قسم اول را. بعد ایشان صورت ثانیه هم یعنی در قسم اول صورت اولی. صورت ثانیه در صفحه ۵۲۱ تصویرش را کردند در این صفحه بعدی حکمش را ارائه کردند. ما چون مقیدیم تقریباً هر دو خوانده شود بعضی از نکات را بگوییم. «ان يعلم وجوب فعل فی الجملة»، این دوران امر بین تعیین و تخییر به این جهتی است که می داند یک فعلی واجب است فعل دیگر هم می داند که واجب نیست. خوب دقت کنید. آن را یقین دارد واجب نیست لکن احتمال می دهد در عین اینکه واجب نیست مسقط اولی هست. آن وقت اگر این طور شد که اولی مشکل پیدا کرد. آیا بگوییم دومی واجب می شود؟ این نتیجه اش تخییر می شود یا نه دیگر اصلاً دومی، پس اینجا بحث سر دوران امر بین تعیین و تخییر به این معنای مصطلح ما نیست. ما می دانیم یک فعلی واجب است یک فعل دیگر هم واجب نیست خوب دقت کنید دومی را هم می دانیم که واجب نیست. اما در صورتی که دومی اتیان بشود اولی ساقط می شود. حالا فرض این است که اولی اگر متعذر شد، دومی واجب می شود یا خیر. مسقط که هست واجب می شود یا خیر. این هم تصویر مرحوم نائینی. ان يعلم وجوب فعل فی الجملة، حالا چون بعد خودشان یک مثال مشهوری را زده اند ما هم همان مثال را از اول خدمتان عرض می کنیم، وجوب فعل یعنی قرائت. می داند باید در نماز قرائت داشته باشد. یعنی اجمالاً قرائت واجب است حالا به خصوصیات با لحن و غیر لحن و صحیح انجام دهد حروف را از مخارج آن بحث دیگری است. «و علم سقوطه عند الإتيان بفعل آخر»، سقوط قرائت. عند الاتیان بفعل آخر جماعت. می داند اگر جماعت بخواند دیگر قرائت نمی خواند. پس می داند جماعت هم واجب نیست لکن اگر جماعت بخواند دیگر قرائت ساقط می شود. واجب را می داند قرائت است جماعت هم مسقطش است. محل اشکال کجاست دوران امر بین تعیین و تخییر، محل اشکال این است که حالا اگر خودش قرائت درست نمی تواند بکند این هم هست در عروه هم هست این فرد. بلد نیست. لحن دارد در کلامش. خب بگوییم حالا که نمی تواند قرائت را درست بخواند

.....

يجب عليه جماعت. پس در حقيقت می شود اين وجوب تخييری. چون يا قرائت يا جماعت. می شود تخييری. بگوئيم نه جماعت برايش واجب نيست. آن وقت قرائت می شود وجوب تعيينی. مثل چشم بندي می ماند. چطور اول وجوب تعيينی نبود تخيير و تعيين نبود اما بعد برگشت روشن شد قرائت برايش واجب است. جماعت هم واجب نيست. لکن اگر جماعت خواند مسقط قرائت است. اين مفروض ها پيش فرض های ذهنی. حالا سؤال اين است. شخصی است قرائت صحيح نمی تواند انجام دهد لحن در قرائت دارد. خب بگوئيم حالا که لحن در قرائت دارد جماعت بخواند. آن وقت نتيجه اش چه می شود؟ پس اين مخير است مابين قرائت و جماعت. يا بايد قرائت صحيح داشته باشد يا بايد جماعت بخواند. قرائت صحيح و جماعت. به اين معنا اين تخيير در اینجا به اين معنا است. يعنی مراد از تخيير بعد از تعذر آن واجب معين. اما اگر گفتيم تعيين، تعيين معنای چيست؟ نه آقا همان قرائت برايش واجب است. خب امکان ندارد قرائت همان ناقص را بخواند. جماعت برايش واجب نيست. اين شد تعيين. پس وقتی می گوئيم تعيين يعنی اگر قرائتش ناقص است همان قرائت ناقص را بخواند لازم نيست جماعت بخواند. اين می شود تعيين. اگر گفتيم نه حالا که قرائت برايش درست نيست جماعت بخواند. اين می شود تخيير. کأنه ما في الواقع مخير بين قرائت صحيح و بين جماعت. در صورتی که جماعت في نفسه واجب نيست. اين نکته مثال روشن شد؟ نکته مثال اين است که جماعت في نفسه واجب نيست لکن مسقط واجب هست. اولش يک کمی ابهام دارد ما گفتيم برايتان. «و علم أيضاً سقوطه عند الاتيان بفعل آخر، و دار الأمر بين أن يكون الفعل الثاني»، يعنی جماعت. اگر کتاب استاد جلوی شما بود در حاشيه اش بنويسيد. «عدلاً للواجب»، يعنی قرائت. آیا جماعت عدل آن قرائت است يعنی قرائت صحيح؟ «ليكون الوجوب تخييرياً بين الواجب الأول»، يعنی بين جماعت و واجب اول که قرائت باشد. «أو مسقطاً له»، يا نه واجب نيست مسقط است. «لاشترائط التكليف»، چون تکليف شرط است بعدم أو. يعنی به اصطلاح تکلفی که می خواهد داشته باشد تکلفی که دارد اینجا مراد از تکليف تکليف به قرائت است. بعدم أو. اين تکليف مشروط به آن است. حالا مثال «القراءة الواجبة في الصلاة المرددة بين أن يكون وجوبها (خود قرائت) تعيينياً مشروطاً بعدم الاتمام»، بعدم جماعت. «أو يكون تخييرياً بينهما على ما مثلاً. و في التمثيل بها للمقام إشكال سيحيى التعرض له»، ما اينها را چند بار اين چند روزه عرض کرديم که اين مثال هایی که اينجا می آورند همه اش قابل اشکال است. اينکه ايشان می گويد در اين مثال اشکال است در همه مثال ها هست. چون مبانی فقهی اش فرق می کند. نکته اش يکی است. مبانی فقهی فرق کرد پيش فرض ها فرق می کند. با فرق پيش فرض ها نتيجه اش هم عوض می شود. لذا من اين را توضيح بيشتري بعد عرض می کنم. أو يكون تخييرياً بينهما اشکال بعد اين می آيد. يعنی الآن ما صفحه ۵۲۱ هستيم در صفحه ۵۲۴ همين چابی که دست من هست و ثالثاً اشکال سوم ايشان «أن التمثيل بمسألة القراءة غير صحيح»، آنجا ايشان سه صفحه بعد متعرض می شوند. «و تظهر الثمرة بين الاحتمالين فيما إذا عجز المكلف

.....

عن القراءة»، همین اشکال که عرض کردم نمی تواند قرائت انجام دهد «فانه على تقدير كون الوجوب تخييرياً يتعين عليه الائتمام، كما هو الحال في كل واجب تخيري تعذر عدله. و على تقدير كون وجوب القراءة تعيينياً مشروطاً بعدم الائتمام لا يجب عليه الائتمام»، اگر واجب تعیین باشد دیگر ائتمام بر آن واجب نیست همان قرائت ناقص را بخواند. لذا اگر تخیری باشد نتیجه اش این است که باید جماعت بخواند. اگر تعیینی باشد همان قرائت ناقص را بخواند. تعیین به این معنا. واجب تعیینی همان قرائت ناقص را بخواند ائتمام برایش رفتن به جماعت برایش واجب نیست. یا به عبارت دیگر شک می کند برایش جماعت واجب است یا خیر اصاله البرائه جاری میشود. مراد این است. شک می کند یعنی بعبارۀ ثالثۀ نتیجه در اینجا تخیر نیست. نتیجۀ تعیین است. چون آقای خوبی در این جور جاها قائل هستند که اصاله البرائه جاری می شود. اصاله البرائه از تعیین است. در اینجا نتیجۀ اش تعیین است. تعیین به این معنا که همان قرائت ناقص را بخواند ائتمام برایش واجب نیست. ببینید در این مسئلۀ وقتی آقایان متعرض نتیجۀ شدند دو سه عبارت است همه مراد یکی است. چون یک کمی ابتدا آدم گیج می شود در تعبیرشان. بعد در صفحۀ بعدی ۵۲۲ او آخر صفحۀ می فرمایند «و أمّا الصورة الثانية: فقد عرفت أنّه لا ثمره فيها في كون الوجوب تعيينياً أو تخييرياً، إلّا فيما إذا تعذر ما علم وجوبه في الجملة، فانه على تقدير كون وجوبه تخييرياً»، وجوب قرائت تخیری باشد «يجب عليه الاتيان بالطرف الآخر المعلوم كونه مسقطاً للواجب»، مسقطیتش معلوم است اما واجب بودنش معلوم نیست. «و على تقدير كون وجوبه تعيينياً لا شيء عليه»، چیزی بر او نیست. این مراد از لا شيء علیه یعنی اصاله البرائه عن وجوب الائتمام. اصاله البرائه عن وجوب الجماعه. لا شيء علیه مراد این است. یعنی اصاله البرائه جاری می شود. مشکلی ندارد اصاله البرائه جاری کنیم. «فالشك في التعيين و التخير في هذه الصورة يرجع إلى الشك في وجوب ما يحتمل كونه عدلاً للواجب عند تعذره»، این عدلاً للواجب، واجب یعنی قرائت. عدل یعنی ائتمام، جماعت. شک می کند که این جماعت واجب است یا خیر عند تعذره و هو مورد للبرائه. عرض کردم چند جور تعبیر می کنند. مراد از برائت، برائت از وجوب ائتمام. جماعت خواندن بر او واجب نیست. قرائت ناقص دارم قرائت ناقص را انجام بده. لازم نیست برود جماعت بخواند. بله اگر جماعت خواند مسقط است و الا واجب نیست. «فتكون النتيجة في هذه الصورة هي نتيجة التعيين»، به قول آقایان مثل نتیجۀ به تقلید. نتیجۀ اش تعیین است مراد از تعیین یعنی قرائت متعیناً بر او واجب است. نه اینکه جماعت هم بر او واجب باشد. «دون التخير». تخیر بین قرائت و جماعت. عبارت هایش یک کمی ابتدائاً عجیب و غریب به نظر می آید با توضیحاتی که ما عرض کردیم انشاء الله روشن می شود. پس مراد مرحوم نائینی از این صورت دوم جایی است آن که محتمل تخیر است مسقط واجب هست اما شک داریم در وقتی که اولی متعذر شد واجب می شود یا خیر. مسقط هست وجوبش. «ثم إنَّ المحقق النائيني»، البته مرحوم محقق نائینی هم اینجا با آقای خوبی موافقتند. ایشان هم اصاله التعین در اینجا بر می گردانند به تعیین و می گویند واجب نیست برایش

جماعت. عده ای از علما هم گفته اند که برایش جماعت واجب است. مرحوم آقای خویی هم عقیده شان برائت است. برائت از وجوب جماعت جماعت واجب نیست. مرحوم نائینی هم عقیده اش این است. چون مرحوم نائینی تعبیر که در این شک در تعیین و تخییر به تعیین بر می گردیم. آقای خویی هم قبول کرده اند اما تعبیر کرده اند نتیجه تعیین. در نتیجه نه تخییر خود تعیین. روشن شد انشاء الله. بعد ایشان دارد «ثم إنَّ المحقق النائيني (قدس سره) استدللَّ على كون الوجوب تعيينياً في خصوص مسألة القراءة و الاثتمام التي ذكروها مثلاً لهذه الصورة بما ورد عن النبي (صلَّى الله عليه و آله) من «أنَّ سين بلال عند الله شين»»، یعنی بلال همان قرائت ناقصش هم انجام دهد کافی است نمی خواهد جماعت بخواند. سین بلال عند الله شین. البته من فکر می کنم شاید مرحوم نائینی در درس گفتند آقای خویی هم نوشته اند اینجا عن النبي اما در حاشیه اش ارجاع داده است به مستدرک نمی دانم فلان. به نظرم خود آقای خویی به مستدرک مراجعه فرمودند فکر می کنم چون آن که در مستدرک است عن الاثمه است. روی عن الاثمه است عن النبي نیست. آن حدیث هم روشن نیست ما هم خیلی بحث نکنیم بحث علمی نمی کنیم خیلی زیاد. علی آئی حال اینکه در اینجا وارد شده است در کتاب عده الداعی صاحب وسائل مستدرک از عده الداعی به عنوان روی عنهم عليهم السلام.

سؤال: در عده الداعی دارد و لقوله صلى الله عليه و آله ...

پاسخ: خب شاید ایشان نظرش این است. و الا الآن در کتاب مستدرک روی عنهم. مستدرک عنهم دارد. خودم این جای عده را خوانده ام همین تازگی هم خوانده ام دو سه هفته پیش. جریانی بود که من داشتم عده را مرور می کردم. کتاب شیرینی است کتاب قشنگی است کتاب خوبی است. چون در بحث دعا آداب دعا است طلبه ها مأنوس بشوند خیلی خوب است. «بتقريب أنَّ الاثتمام لو كان عدلاً للقراءة لوجب عليه الاثتمام»، پیغمبر می فرمایند چرا سین می گویی به جای شین سین می گویی برو جماعت بخوان. «على تقدير التمكن منه، و عدم جواز الاكتفاء بالسين بدلاً عن الشين»، این استدلال ایشان حدود یک صفحه با مرحوم نائینی ور رفته اند در مطلب. اشکال سومش اصلاً اینکه این مسئله ربطی به ما نحن فيه ندارد. خب اشکال اولش ان الروایه ضعیفه فی الارسال. دومش دیگه من نمی خوانم چون بحث ها همه خیالی است. به اندازه کافی بحث های خیالی می کنیم. «و ثانياً: أنَّ ما يتحمّله الإمام عن المأموم هي القراءة»، آقای خویی می گویند در قرائت هم شین نداریم ما. در سوره حمد حالا شاید مثلاً سوره ای که بعد از حمد خوانده می شود توحید هم شین ندارد.

سؤال: بسم الله که

پاسخ: خب شین جایی که شین باشد.

سؤال: اشهد ان لا اله الا الله

پاسخ: بهر حال سینه که سینه است. سینه را که سینه می گفته است بیچاره

«أَنْ مَا يَتَحَمَّلُهُ الْإِمَامُ عَنِ الْمَأْمُومِ هِيَ الْقِرَاءَةُ، وَ لَيْسَ فِيهَا حَرْفُ الشَّيْنِ»، بلکه ایشان می گوید که در تشهد شین دارد. اشهد ان لا اله الا الله. لکن آن هم اشکال ندارد آن قرائت است.

سؤال: روایت ناظر به اذان بلال نبوده است؟ نمازها را همه را به جماعت می خوانده است بحث سر اذانش بوده است

پاسخ: بلکه ظاهرش اگر روایت درست باشد این چیز باشد. چون بلال مؤذن رسمی بود خب مسلمانان می گفتند که این می رود بالای ماذنه مثلا می گوید اسهد، چون این آقایانی که عرب نیستند اروپایی ها عده ای که می آیند داخل اسلام یا همین افریقایی ها بلال یا هندی ها درباره عده ای از همین تابعین که هندی اند نوشته اند سبهان الله می گفتند. الآن هم می گویند. «ح» را «ه» می گفتند. به جای ح حطی ه هوز می گفتند. مثلا ایرانی ها خیلی ها مهمد می گویند با ه می گویند. این هست این مشکل عمومی است. سینه بلال عند الله شین. آن وقت چون ایشان مؤذن بود این ربطی هم به نماز ندارد. چون مؤذن بود حالا ابن مکتوم هم می گفت دو نفر مؤذن داشتند. عبد الله بن ام مکتوم و بلال. بلال اسهد می گفت چون یکی دیگر عرب بود البته آن یکی کور بود. یکی کور بود چشم نداشت شین را شین می گفت. این یکی هم که چشم داشت شین را سینه می گفت. لذا فرموده است علی تقدیر صحته نقل که شین ایشان عند الله سینه است. این ظاهرا مربوط به اذان است و مربوط به نماز هم نیست و ما کرارا عرض کردیم که شواهد ما کاملا قطعی است. هیچ شاهی نداریم پیغمبر یک نماز واجب را در خانه فرادا خوانده باشد. تمام نماز را جماعت خوانده است. این آقا مؤذن رسول الله است قطعا ایشان جماعت می خوانده است. اصلا این بحث یک بحث تعجب آور است و شأن نائینی هم اجل است شأن استاد اجل است یک صفحه را راجع به این مطلب بنویسد. اصلا در فوائد مرحوم نائینی نگفته است در فوائد نیامده است. من سابقا هم اشاره کردم عادتاً هم در خلال بحث ها اشاره نمی کنم. عده ای هستند از این معاصرین ما این مطلب را می نویسند گاهی چند صفحه هم می نویسند. که مثلا مرحوم نائینی در فوائد اینگونه گفته است در اجود التقریرات این طور آمده است نسبت بین این دو تا، من عرض کردم اجود را مرحوم آقای خوبی اواخر نائینی نوشته اند دوره اخیر نائینی است احتمالا شاید در نائینی به عنوان مثل الآن که من یک شوخی کردم یک شوخی ای در درس فرموده باشند احتمالا مرحوم استاد جوان بود سی ساله بود حدود سی سال بلکه کمتر از سی سال بیست و هفت هشت سال. ایشان در زمان فوت نائینی بیست و هفت ساله بودند. یا بیست و هشت ساله. تقریرات را قبل از او نوشتند. عرض کردم ما اصلا وارد این بحث نمی شویم عادتاً. این

هم یکی از اینها است. یک چیزی در فوائد نیست در اجود هست. یا در اجود نیست در فوائد هست. اصلا من وارد این بحث که کدام یکی اصح هست و کدام نیست نمی شویم. نسبت سنجی. بهر حال این مطلب را سین و شین را در کتاب فوائد ندارد مرحوم نائینی ندارد. همین مطلب را دارد که برائت جاری کرده است از وجوب اتمام لکن این سین و شین را ایشان در آن کتاب ندارد. حالا معلوم می شود چون استاد هم که خب نمی شود که انقدر جابه جا بنویسند چون بعضی ها خودشان ارجاع داده اند در حاشیه به اجود التقریرات. در اجود نوشته اند مرحوم استاد. نمی دانیم حالا آقای نائینی این را جدی فرمودند یا شوخی چون در فوائد نیامده است من کرارا عرض کردم مرحوم استاد مرحوم آقای بجنوردی قدس الله سره که از نظر عمری هم از آقای خویی بزرگتر بودند البته خب تقریرات نائینی دارند و شاگرد معروف نائینی هم هستند ایشان می فرمودند که با ایشان صحبت می شد می فرمودند اعتبار به همان فوائد است نه اجود التقریرات. ایشان حالا نظرشان بیشتر روی این بود که اعتبار آرای نائینی، ما هم طبق همین تصور روی فوائد حساب می کنیم. الآن هم من نمی توانم نسبت بدهم. اینکه گفتم بحث نمی کنم مال همین است. ببخود تضييع وقع نکنیم چیزی را که اصلا معلوم نیست نائینی فرموده باشد. چون در فوائد نیامده است. و اینکه آمده باشد ربطش به نماز خیلی عجیب است. من نمی فهمم. ظاهرا چون این مؤذن بوده است. مثل بلندگو مثلا تلوزیون. مثلا تلوزیون یا رادیو مثلا می گوید اذان بدهد ولی ناقص. خب مردم میگویند یک اذان درست بگذار. چرا اذانی گذاشتی که در آن اسهد می گویند. خب اذانی بذار که اسهد بگوید. این آقا شینش برای خودش سین است سینش برای خودش شین است اما آنکه می خواهد واجهه مردم باشد و رودروی مردم باشد یک اذان درست و حسابی باشد شین و سین و همه حروف را درست ادا کند. علی ای حال من چون نمی دانند اما مرحوم ابن فهد که در عده الداعی این را آورده است این یک بحثی را ایشان دارد ربطی هم به نماز ندارد. یک بحثی ایشان دارد می گوید که از شرایط دعا این است که دعا را انسان ملحون نخواند. با غلط اعرابی نخواند. دعا را درست بخواند. همین دعای کمیل گاهی بعضی ها می خواهند غلط می خوانند اعراب ها را به هم می زنند. مرحوم ابن فهد یک بحثی دارد که خوب است که انسان وقتی دعا را می خواند به صورت ملحون و با غلط اعرابی نخواند. بعد ایشان می گوید از آن طرف هم ممکن ان يقال که اشکال ندارد ملحون هم خوانده شود چون این لفظ است. عمده آن معنای قلبی است که شخص دارد. رابطه ای است که با خدا دارد. در آن رابطه دیگر شین و سین فرق نمی کند. در لفظ سین و شین فرق می کند. آن چون افریقایی بوده است عربی برایش سخت بوده است به جای اسهد اسهد می گفته است. عرض کردم نوشته اند در کتب عطاء که از تابعین ابن عباس هم هست سبهان الله می گفته است. به جای سبحان الله با ح سبهان الله با ه می گفته است. الآن هم هست. اختصاص به هند و آفریقا هم ندارد. الآن از اروپا عده ای می آیند درست الفاظ را تلفظ نمی کنند. الفاظ را درست از مخرج ادا نمی کنند. این هست این مشکل تازه ای نیست. بعد مرحوم عده الداعی این را در این جهت می

آورد که سین بلال عند الله می گوید عمده اش آن نکته قلبی انسان با خدا است. در آن نکته شین و سین یکی است. چون این قصدش شهادت است حالا لهجه اش این طور است اسهد می گوید. اما قصد قلبی اش این عند الله هم به این معنا و لذا یک حدیثی هم نقل می کند که این حدیث را ایشان نقل نمی کند این حدیث را در کتاب جعفریات آمده است که «ان الرجل لیقرأ القرآن بعجمیته فیرفع الی الله بعربیته» یعنی انسان لهجه اش لهجه فارسی است آیات را می خواند دعا را می خواند با لهجه فارسی لکن عند الله به لهجه عربی است. این شین عند الله سین مراد این است. اصلاً ربطی به قرائت و وجوب اتمام و این چیزها ندارد. لذا بعید می دانم اتمام شاید مرحوم نائینی در درس مثلاً اوایل بحث خود ما شوخی فرموده بودند. مرحوم استاد یک صفحه ای که اینجا نوشته اند من فکر می کنم خیلی چون ما بحث هایی می کنیم که اثر ندارد این خیلی بحث بی اثر است. لذا اصلاً الان ما نسبت نه اینکه به پیغمبر و ائمه نمی دهیم نسبت به نائینی هم نمی دهیم که این مطلب را گفته باشد. با اختلاف تقریر به خود نائینی هم نسبت نمی دهیم. و خیلی شأن نائینی را اجل می دانیم که از این سین بلال عند الله شین بخواهد بگوید عدم وجوب اتمام. خیلی عجیب است انصافاً.

سؤال: شاید آن ... که مثلاً وقتی تعذر دارد ...

پاسخ: خوب شد خودتان اول شاید فرمودید. با شاید بحث نکنید. در مقدمات شاید و اگر می گیرید نتیجه را می خواهید حتمی بگیرید. نتیجه تابع مقدمات است. یکی از آقایان در این بحث می گفت اگر، خب اگر که بدرد نمی خورد شاید هم به درد نمی خورد. برسیم به مقام استظهار. پس یک اینکه واقعا این مطلب را فرموده باشند یا ائمه علیهم السلام نسخه دیگری که از عده الداعی هست. دو نسخه از عده الداعی هست یکی عن النبی یکی عن الائمة علیهم السلام. هیچ کدام واضح نیست. به نظر من هم علی تقدیر این است. می گویم که شما به این آدم نگاه نکن که سین می گوید این قلبش شین است. می خواهد شهادت بدهد دیگر شهادت که نمی خواهد بدهد. قلبش شین است. این عند الله یعنی آن واقع قلبی اش شین است. و اما مسئله جماعت و اینها مطرح نیست کلاً. راجع به این مطلب یک صحبت دیگر هم دارم که بعد. عرض کنم که با در نظر گرفتن اینکه بلال مؤذن رسمی رسول الله و رسول الله ما الآن نداریم که حتی یک مورد واحد نماز واجب در فرادا خوانده باشد. مورد واحد هم نداریم. حالا مکه یک ابهام هایی دارد می گویند در بیت العرغم جمع می شوند که بالای صفا بود حالا آن بحث دیگری است نزدیک صفا بود خانه ای بود آنجا جمع می شدند. مدینه که دیگر اسلام علنی بود. مکه چون حالت خاص خودش را داشت. حتی در مکه هم نماز ظهر و اینها را در روایت دارد خود سنی ها هم دارند حدیث معروف که دیدم رسول الله آمد یک جوانی هم پشت سرش بود و زنی هم پشت سرش بود ایستادند پهلوی کعبه شروع کردند نماز خواندن. این قصه

شقیق است نمی دانم شقیق است چه هست تاجری می گوید به ابن عباس گفتم این کیست گفت این پسر برادر است. این هم پسر برادر دیگر است این هم زنش خدیجه است. و بعد می گفت الیوم علی وجه الأرض غیر از این سه نفر این کار را انجام نمی دهند. این در کتب اهل سنت آورده اند به عنوان اینکه اول من ۲۵/۴۵

این در تاریخ طبری است و دیگران در سیره ابن هشام به اسانید متعدد. غرض حتی این سه نفر که بودند که در حقیقت جماعتشان یک بچه بود و یک زن یعنی بچه بحسب ظاهر حضرت امیر و پشت سرشان هم خدیجه این هم باز پیغمبر به جماعت می خواندند. ما نداریم حتی یک مورد که پیغمبر اکرم نماز واجب را در مدینه، و کم داریم که نماز مستحب را در مسجد خواندند. خیلی کم است. عرض کردم تا یک مدتی هم عده ای منکر بودند از عمر نقل شد اگر کسی نماز نافله می خواند جلوی او را می گرفتند. حالا هم در مسجد مدینه چون یک کمی بعضی ها تند هستند نمی گذارند کسی نافله بخواند. می گویند کسی داشت نافله در مسجد می خواند گفت تلک صلاه البیوت. بروید در خانه بخوانید در مسجد نمیشود. از پیغمبر اکرم چند تا نماز نافله نقل شده است که یکی نماز صبح که قضا شد نقل شده است که اول نافله خواندند و الا در مجموعه روایت حتی ما شاید یک روایت ندیدیم که پیغمبر نافله صبح را در مسجد آوردند. تمام در خانه خواندند. نوافل صبح و عصر و مغرب هم همین طور. نماز واجب می خواندند منزل. یک نافله ضحی که عده ای قائلند دارند اهل سنت پیش ما روشن نیست که پیغمبر علنی خواندند. علی ای حال که بلال هم که مؤذن رسول الله بود نمازها هم که جماعت بود من نمی فهمم چگونه مرحوم

عرض کردم خود من هم الآن به مرحوم نائینی نسبت نمی دهم چه برسد به ائمه علیهم السلام یا رسول الله. غرض این یک صفحه را اگر استاد نمی نوشتند خیلی بهتر بود.

حالا ثالثا، این ثالثا اشکال به مرحوم نائینی است. چون می خواهم بگویم خروج از محل بحث است از این جهت می خوانیم چون ربطی به سین و شین ندارد. اشکال ثالث ایشان ربطی به سین و شین ندارد. چون ما ولو خیلی مطالب را قبول نداریم باز هم می خوانیم اما جایی که دیگر خیلی بهم ریخته است عذرخواهی می کنیم نمی خوانیم خود آقایان مراجعه کنند. «و ثالثاً: أَنَّ التَّمْثِيلَ بِمَسْأَلَةِ الْقِرَاءَةِ وَالْإِتِّمَامَ لِلْمَقَامِ غَيْرِ صَحِيحٍ، لِأَنَّ الْمَكْلَفَ مَكْلَفٌ بِطَبِيعِي الصَّلَاةِ»، البته مرحوم استاد توجه نداشتند طبیعتاً ایشان این طور بودند حتی در اقوال شیعه و تحقیق اقوال هم وارد نمی شدند اصلاً طبیعت فقهاء این طور بود چه برسد به اقوال اهل سنت. این مسئله در اقوال اهل سنت مطرح شده است این مسئله ائتمام. عده متناهی از اهل سنت حضور جماعت را واجب می دانند البته مشهور در فقهای اربعه شان

.....

مستحب است مثل ما. پس این دوران امر بین تعیین و تخییر روی این جهت است دقت می کنید؟ چون آن ائتمام را واجب می دانند. آقای خویی در ذهنیت شیعه که ائتمام واجب نیست یا نائینی روی این فرض آورده اند. این اولاً. لذا این بحث پیش می آید که این واجب تخییری باشد. چون خودش هم اصلاً به عبارت دیگر اگر دقت کنید اصلاً این بحث نمی آید کلاً. چون ائتمام واجب مگر کسی متعذر از جماعت باشد آن وقت متعذر شد همان قرائت ناقص را بخواند. پس این بحث اصولاً ریشه اش در آنجا است و اصلاً با این حساب قابل تصویر نیست ایشان می فرمایند مثالش برای ما نحن فیه، نه مثال به جهت اشکال ایشان اصلاً این مثال در فقه اسلامی مشکل دارد کلاً مشکل دارد نه در فقه شیعی. در فقه اسلامی مشکل دارد. من عرض کردم کراراً در این مسائل فرض دو تا و سه تا و صورت ثانی، پیش فرض ها را باید حساب کرد. بعدش هم نمی دانم حالا چرا البته چرایش را که نمی دانم حالا خود ایشان مرحوم استاد اعلم هستند در کتاب فوائد مرحوم نائینی آمده است حقیقت اینکه جماعت و اینکه در جماعت قرائت ساقط می شود در این چند تا احتمال داده است. سین و شین ننوشته است. از آن راه وارد بحث شده است. که حقیقت قرائت امام چیست. آن را آمده است تأثیرگذار در نتیجه کرده است. مرحوم آقا ضیاء یک چیز دیگر خودشان احتمال داده اند. آن وقت در حالا من اجمالاً عرض می کنم در بحث های نجفی ها غالب این جور به این مناسبت می رفتند به کتاب صلاه الجماعه که آیا قرائت یعنی در حقیقت از اصول خارج می شدند. بحث ما الآن نمی دانم روشن می شود من چه می خواهم بگویم؟ من می گویم به جای اینکه از اصول خارج بشویم اینها برداشته اند گفته اند سه احتمال دو احتمال چهار احتمال هست در اینکه چرا قرائت امام مسقط از قرائت مأموم است. خب من می گویم اینها که شد بحث فقهی آن احتمالات شد بحث فقهی. خب ما هم بلدیم برویم بحث جماعت را بیاوریم اینجا دو سه روز هم در بحث جماعت. من حرفم این است که بحث اصولی بیاید ضوابط کلی را بگوید. ضوابط کلی یعنی پیش فرض ها. الآن مثلاً یک فرضی را من پیش آوردم که نماز جماعت واجب است. اصلاً نتیجه مسئله کلاً عوض می شود. چون این آقا اصلاً قرائت خودش حساب نیست باید جماعت بخواند. جایی جماعت متعذر شد، قرائت خودش. ناقص هم بود بخواند. دیگر بحث دوران تعیین و تخییر نیست. این پیش فرض را نه مرحوم نائینی آورده است نه آقای خویی. چون این پیش فرض هم انصافاً در اصول فقه ما نیست. نیاورده است چون نیست. بعضی ها خیال می کنند که ما می خواهیم اشکال کنیم به نائینی و خویی. این را نیاورده اند چون این نیست. این فرض که ائتمام فی نفسه واجب است پیش ما نیست. ائتمام پیش ما مستحب است. مستحب مؤکد. روشن شد؟ پس بنابراین اگر ما آن پیش فرض را آوردیم اصلاً بحث دوران امر تعیین و تخییر نیست. چون جماعت برای او واجب است. قرائت صحیح داشته باشد یا نداشته باشد. باید جماعت بخواند. جایی هم جماعت متعذر شد همان که می تواند بخواند. این دوران امر بین تعیین و تخییر نشد که. این که مرحوم نائینی دو سه احتمال در حقیقت قرائت

عرض کردم این بحث ها را نکنیم به جای این بحث ها روح مطلب را بررسی کنیم. روح مطلب در اینجا تحلیلش این است تعجب است نه استاد توضیح داده اند نه آقای نائینی. روح مطلب اینجا سبب و شین نیست. ببینید این من کرارا بنده این مطلب را عرض کردم که حکم و جعل قانونی حالا شرعی یک مبادی دارد. که عرض کردم به ترتیب اول ملاکات است. بعد حب و بغض است بعد هم اراده و کراهت. این مراد اراده و کراهت تشریعی است. چون اگر اراده و کراهت تکوینی باشد اصلا به حکم ربطی ندارد. من دلم می خواهد این موبایل را بردارم. دست دراز می کنم بر می دارم. یک دفعه به پسر می گویم که موبایل را به من بده. اگر خودم دست دراز کردم می شود اراده تکوینی. به پسر می گفتم می شود اراده تشریعی. اینکه آقای خویی اصرار دارند اراده تکوینی با اراده تشریعی فرقی نمی کند و آن آقایان دیگر اصرار، نه حقیقت این است که فرق می کند. حالا این فرقی گذاشته اند در اراده تکوینی مرید و مراد هست در اراده تشریعی مراد منه هم هست. در حقیقت ملاک هست این می رسد به درجه حب و بغض این می رسد به درجه اراده و کراهت. یعنی اراده و کراهت تشریعی که از دیگری بخواهد. این شده تا. بعد مقام جعل این شد چهار تا. بعد از مقام جعل مراتب ارسال رسل است ما اسمش را گذاشتیم فعلیت. به این معنا که تا هنوز جعل شده است به مردم ابلاغ نشود نمی گویند حکم. حکم باید ابلاغ شود. اسمش شد فعلیت. این شد چهار تا. بعد مرتبه وصول به مکلف است این شد پنج تا که اسمش را گذاشتیم تنجز. یعنی شد شش تا. بعد هم مرتبه هفتم امتثال یا عصیان. خیلی راحت این ترتیب بندی. ببینید اگر ما بیاییم در ابحاث اصول این ترتیب بندی را در خیلی جهات مراعات کنیم خیلی فوائد دارد خیلی بحث ها روشن می شود. ببینید در ملاکات و حب و بغض و اراده و کراهت صد در صد در اختیار مشرع و قانون است. ملاک را من تشخیص نمی دهم. فرض کنید مجلس و نمایندگان ملت آن ملاک را آنها تشخیص می دهند. حب و بغض هم تابع آنها است. آیا این ملاک به درجه حب و بغض می رسد یا خیر؟ به درجه اراده و کراهت می رسد یا خیر؟ اینها صد در صد در اختیار مقنن است. این سه مرحله حسابش تمام شد. جعل هم قطعا در اختیار مقنن است. این هم حسابش تمام شد. ماند مرتبه فعلیت. آن هم ظاهرا در اختیار مقنن است. یعنی این را باید مقنن وسایلی که دارد انبیاء را می فرستد اوصیا را می فرستد ائمه، علما، فقها، لذا در آیه مبارکه دارد «لِيُنْفِزُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا»، انذار با اینکه انذار شغل انبیا است اینجا به فقها هم داده است. انذار به اصطلاح مرتبه فعلیت است. لانذرکم به و من بلغ. آیه مبارکه. من انذار می دهم شما را به قرآن. هر که قرآن به او برسد. این مرحله فعلیت است. یعنی مرحله و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا. این در خود آیات قرآن شأن فقها هم انذار است مثل شأن انبیاء. پس این مرحله هم دست مقنن. ماند مرحله ششم. تنجز. این در حقیقت معرکه الآراء مرحله ششم است. این از این زاویه من دارم طرح مسئله می کنم که خیلی لطیف تر است. روح اشکال اخباری ها و اصولی ها اینجا است. چون از این تقریب نشنیدیم. عرض کردم در کلمات اهل سنت از اهل صحابه مسئله ظن در

احکام شرعی حجت شد. اسمش را هم گذاشتند اجتهاد. اسمش را هم تحریر گذاشتند. این حجت شد. طبعاً اگر ظن حجت شد یقین به طریق اولی شد دیگر. علم به طریق اولی. لذا در کلمات آنها علم شد حجت. ظن هم حجت بود چه برسد به علم. حالا ادله ای که آوردند که دلیل جامع شامل جمع و جور شده همین انسداد است مقدمات انسداد. این دلیل جمع و جورش است. ظن شد حجت علم شد حجت. این حجیت علم به کتب اصولی ما مثل علامه رسید. چرا چون دیگر مفروغ عنه بین سنی ها بود که علم حجت است. خب این هم مفروغ عنه گرفتند. قرن دهم و یازدهم اخباری ها، ملا محمد امین استرآبادی ایستاد که علم حجت نیست. این مشکل را آنجا درست کرد. اینکه می گوید علم حجت نیست در مرتبه تنجز است. خلاصه بحثشان این است خوب دقت کنید چون فکر می کنم کمتر این طور تقریب شده است. بحث را خوب دقت کنید ریشه هایش خوب روشن شود که از کجا شروع شد خلاصه بحث به تقریب بنده خوب دقت کنید در جایی هم ندیدیم در کلمات ملا محمد امین لکن خلاصه بحث و تفکر را دارم عرض می کنم. ملا محمد امین استرآبادی می گوید مقنن میتواند به شما بگوید علمی که از این راه می آید درست علمی که از آن راه می آید نادرست. از قیاس علم پیدا کردید نادرست ولو علم پیدا کنید. اصولی ها می گفتند نه علم که آمد فرقی نمی کند قیاس یا غیر قیاس. بحث سر این بود در مرتبه تنجز مقنن می تواند دخالت کند یا خیر. روشن شد؟ اخباری ها می گفتند می تواند دخالت کند. اصولی ها می گفتند خیر. مثلاً مثال زمان خودمان. پارلمان مجلس بگوید هر قانونی من قبول می کنم که از راه روزنامه مجلس به درب مجلس هم بچسبانیم حالا روزنامه مجلس را اگر بردند در قم پخش کردند به درد نمی خورد. به درب مجلس باید بچسبید. خب یک عده می گویند ممکن است ما یک قانونی پیدا کنیم ده تا روزنامه نوشته اند و می دانیم اعلام کرده اند اما روزنامه مجلس نوشته است. ده تا روزنامه بیست تا روزنامه نوشته اند که مجلس فلان قانون را تصویب کرده است برای ابلاغ هم فرستاده است هنوز در روزنامه رسمی مجلس هم نیامده است. آن وقت ما علم پیدا میکنیم ده تا بیست تا می نویسند علم پیدا می کنیم. این هم موجب تنجز است. اخباری ها می گویند که خیر. اینها می گویند جلوی علم را نمی شود اصولی ها علم که آمد از هر راهی که شد تنجز می آورد. روشن شد خلاصه بحث که شیخ انصاری دارد. شیخ انصاری هم تفکر اصولی را گرفته است. آقای خویی هم تفکر اصولی. مرحوم شیخ محمد حسین نه ایشان مخالف است. عده ای از علما مخالف هستند. یکی هم بنده. ما هم گفتیم حق با اخباری ها است. آن وقت نتیجه نهایی که گفتیم گفتیم البته تنجز صغری و کبری می خواهد در صغری طبیعتاً مقنن دخالت نمی کند. نه اینکه محال است. چرا چون صغری خیلی زیاد است. بیاید بگویید این آب است این بول است آن شراب است آن سرکه است خب طول می کشد. در صغری عادتاً مقنن دخالت نمی کند مگر اینکه مشکل درست کند. اگر مشکل درست کرد دیگر مقنن دخالت می کند. مثل اینکه می گوید لا عبرت یقین وسواسی. حالا وسواسی یقین دارد که نجس است می گوید بیخود یقین داری این پاک است. ممکن است

دخالت کند اما در جاهایی که محذوری یک مشکل عمومی پیدا می کند. اما در کبری حق با اخباری ها است. چه مشکل دارد بگوید شما اخباری که از راه قیاس می آید حجت است. اصولی ها می گفتند نه شیخ هم دارد که از راه قیاس هم علم پیدا شد حجت است. پس این همه روایت قیاس می گوید روایت قیاس را حمل کنیم بر ظن. در صورتی که ظن. انصافا حرف آقای ۴۰

قابل قبول نیست. اصلا مسئله حجیت و تنجز یک امر عقلایی است. نه جزء احکام عقل نظری است نه جزء احکام عقل عملی. یک سیره عقلا است بنای عقلا است. چه مشکل دارد بگوید قانون مجلس وقتی به شما تنجز پیدا می کند که در روزنامه مجلس و تازه قید هم بزند که روزنامه مجلس درب دیوار مجلس هم زده باشند. همین روزنامه مجلس را شما از بازار بخرید نه باید درب دیوار مجلس باشد. چه مشکلی دارد؟ اینها میگویند اگر شما علم پیدا کردید بعد هم تجویز کنید می شود جمع بین نقیضین هیچی لازم نیست. این بحث الآن برای شما کاملا فکر می کنم روشن شد اصلا من عرض کردم از بحث قطع و ظن و شک و اصول عملیه به قول سابقین خود ما جلد دوم، جلد دوم اصول اینها تمام ناظر به مسئله تنجز است. تمام این بحث ها البته حق این است که کل اصول ناظر به تنجز است و ما توضیحاتش را عرض کردیم دیگر نمی خواهیم تکرار کنیم. روشن شد؟ پس مرحله تنجز اختلافی شد و بعد از اخباری ها مرحوم وحید باز اصرار کرد که حتما علم قابل نقض نیست. و اصولی ها رفتند شیخ انصاری هم همین راه رفته است می گوید نمی شود علم پیدا کرد که مجلس این قانون را تصویب کرد و ابلاغ هم کرد اما در روزنامه مجلس ندیدیم هنوز در روزنامه مجلس چاپ نشده است. مثلا نجسباند اند به دیوار. شما چون علم داری حجت است. این علم طریقی صرف است حجت است. ما عرض کردیم ما اشکالمان این است که علم در باب تنجز معلوم نیست طریقی باشد ظاهرا موضوعی است. اصل اشکال این است. علم موضوعی است نه طریقی. خب یک مسئله ای است ما گاهی اوقات مسائل را تکرار می کنیم به خاطر فوایدی که دارد.

مرحله هفتم، این مرحله ششم شد که معلوم شد اختلاف هست. نتیجه نهایی خود ما این است که هیچ مشکل ندارد مقنن دخالت کند در تنجز لکن طبیعتا و عادتا به حسب متعارف عقلا در تنجز صغری دخالت نمی کند. این آب است یا شراب است یا سرکه است به این کارها دخالت نمی کند. بیاید هی قانون به ما بگوید این فرض غصب است آن یکی غصب نیست آن یکی فلان در این مثلا مواد از ما لا یؤکل لحمه هست در آن یکی نیست این کار مقنن عادتا این نیست طبیعتا این نیست. اما امکان دارد. بالفعل هم می دانید احزابی که قول خودشان دموکراتیک دارند از مبدأ حزب کوچکترین تصرفات افراد باید به اجازه بالا باشد. می شود این کار را کرد. اما این بیشتر به حزب است به قوانین و به اداره جامعه نمی خورد. آن قوانینی که احزابی که تنظیم آهنی دارند به قول خودشان اینگونه است اصلا تکان نمی خورد تا از بالا دستور بیاید. می شود این مطلب مشکل ندارد. این مال ده نفر بیست نفر چهل نفر بچه بچه باشند این درست است. اداره جامعه

با این نمی شود با اینکه تنجز صغری را بیاید مقنن یکی یکی بیان کند. اما در تنجز کبری که مشکل ندارد انصافاً حق با اخباری ها است. یواش یواش دارد وقت تمام می شود.

امثال، می ماند مرحله هفتم. الآن مفروغ عنه است در پیش اصولیین که امثال در اختیار مکلف است. این هفت تا مرحله را خوب دقت فرمودید؟ لذا اساس اینکه مثلاً عده ای قائل به اجتماع هستند همین است. می گوید شارع گفته است که نماز بخوان گفته است غصب هم نکن. اما اینکه این در اختیار من است من آمده امثال نماز در ضمن غصب کردم این به من مربوط است. لذا قائلند چون آن تعارضی که پیدا می شود در مقام امثال است این ربطی به مقام جعل ندارد. اینکه می گویند ربطی به مقام جعل ندارد شأن جاعل و مقرب نیست این خیلی بحث لطیفی بود امروز بحث کبروی، آیا مقنن می تواند در مقام امثال هم بیاید؟ این نتیجه اش همان شد که آن روز عرض کردیم بعد هم باز اشاره می کنیم که آقایان گفتند نه تراحم است. مقام امثال تراحم است. مقام جعل تعارض است. این حرف نائینی که می گوید مقام امثال تراحم است اصلاً می گویند مقنن در مقام جعل امثال نمی آید. امثال صد در صد در اختیار مکلف است. مقدمات روشن شد؟ حالا شارع به او گفته است قرائت صحیح. خوب دقت کنید بیاوریم به ما نحن فیه. این بحثی که من گفتم عرض کردم روز اول خیلی تأکید دارند همیشه دقت کنید نحوه بحث ورود و خروجتان به بحث روشن شود. این کسانی که آمده اند و اشکال کرده اند در حقیقت این است. نه در کلمات مرحوم نائینی واضح آمده است لکن مراد ایشان این است نه اینکه می خواهم اشکال کنم ما در حقیقت شارح انشاء الله ما فی القلب آقایان هستیم انشاء الله. این بحث این است که شارع گفت قرائت. شما هم قرائت صحیح نمی توانید. شما وجوب قرائت دارید وجوب نماز دارید خوب دقت کنید با قرائت صحیح هم امثال پیدا نمی شود. اینها می گویند در اینجا عقل انسان حکم می کند که تو باید اسقاط تکلیف کنی. روشن شد؟ اسقاط تکلیف چطوری می شود؟ به جماعت. چون قرائتش که ناقص است. لذا این را از قبیل شک در امثال قرار می دهند. شک در امثال هم صد در صد در اختیار مکلف. آن کسی که قائل است به وجوب ائتمام از این راه می آید. آن دوران امر بین تعیین و تخییر که ایشان فرمودند، خیلی به نظرم روشن شد دیگر. چون پیش فرضی دارند مقام امثال صد در صد در اختیار مکلف. پس مقنن نمی آید بگوید شما که الآن قرائت بلد نیستی چه بکن. چون مقام امثال است. شما هم که نمی توانی امثال کنی. اینجا این است که می گوئیم اصل عملی. نفس شما ابداع می کند. این ابداع است یا تولید. نفس ابداع می کند که شما برو کاری کن که این تکلیف ساقط شود. چون علم به تکلیف داری، الاشتغال یقینی یقتضی الفراغ یقینی. چه کار کنم این تکلیف من ساقط شود؟ نماز جماعت بخوانم. پس بنابراین این تصویر کسانی است که اینجا را تعیین و تخییر گرفتند به این معنایی که مرحوم نائینی. پس یعنی چه؟ یعنی ما با همین معلومات خودمان و با ارجاع به حالات مکلف ابداع کند مکلف یک چیزی را این شد تخییر. یعنی این شد که عقل حکم می کند

.....

که تو برو اینکه عده ای از فتاوا هست برای اینکه تو اتمام بکن. تصویرش خوب دقت کردید من همیشه عرض کردم در بحث های اصول تصویر روشنی ارائه دهیم و دقیقاً تحلیل کنید که از کجا پیدا شد. این تحلیل من که فکر می کنم خیلی واضح شد. شک ما در مرحله امثال است در این هفت مرحله ای که گفتیم. حالا مرحله هفتم است. امثال هم در اختیار انسان است مکلف است ربطی به مقنن ندارد. شارع گفته است که باید نماز کامل بخوانی نمی تواند نماز کامل بخواند چون قرائتش ناقص است. ببینید عقل تولید می کند این تولید که ما گفتیم این است. ابداع می کند. تو به یک راهی اسقاط تکلیف کن. راهی را که ایشان در ادله نگاه می کند جماعت است. با جماعت اسقاط تکلیف می کند. فرض کنید مثلاً می گوید می روم می خوابم تا وقت در بیاید. اسقاط تکلیف. می گویند آن فایده ندارد بعد از وقت باید نماز بخوانی. تو باید یک راهی پیدا کنی برای اسقاط. پیدا کردن راه این وظیفه خود مکلف است. این مرحله امثال است. این وظیفه خود مکلف است. حالا که وظیفه مکلف شد البته آخر این صفحه ۵۲۴ که فردا می خوانیم لذا آقای خویی دارد «ولو لا هذه النصوص لكان مقتضى القاعدة هو وجوب الاتمام»، این توضیح مقتضی القاعدة ایشان است. حالا آخر صفحه فرمودند. راهش به نظرم مقدماتش ما عرض کردیم اشتغال یا براءت هر دو ابداع نفس هستند. ابداعش هم برای شما روشن شد. سر ابداعش روشن شد تحلیلش هم روشن شد. آیا این تحلیل را قبول داریم یا خیر؟ فردا انشاء الله.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين